

رمزگشایی از یک روایت  
نگاهی به داستان مشتزن بر اساس مدل تئوری ذهن و رویکرد  
عصب‌شناختی  
یاشار هدایی

---

موسوی، حسن. مشتزن. تصویرگر: حسن موسوی. تهران: فاطمی، طوطی. ۱۳۹۶.  
قطع رحلی. ۳۶ صفحه. مصور.  
شابک: ۹۷۸۹۶۴۳۱۸۹۵۸۷

---

#### چکیده

داستان «مشتزن» روایت یک تغییر بینش و یک تغییر رفتار است. این تغییر رفتار را می‌توان با مدل «تئوری ذهن» و فعل و انفعالات ذهنی تطبیق و تبیین کرد. همچنین می‌توان با نگاهی به مسیر پردازش‌های عصبی این فعل و انفعالات ذهنی از روایت داستان تحلیلی عصب‌شناختی ارائه کرد. محوریت این تحلیل، مهارتی تحت عنوان «چشم ذهن» است. همدلی و درک از خود و دیگری رمز تحول و تغییر شخصیت اصلی داستان و گذر او از تخریب به ساختن است. هم‌ذات‌پنداری مخاطب با این شخصیت بنا بر دلایل عصب‌شناسانه، موجب تقویت مهارت‌های ذهنی او نیز خواهد شد. چندان که می‌توان بین شخصیت داستانی «مشتزن» و مخاطب داستان از یک انتقال فرهنگی سخن گفت و مسیر این انتقال را در مدارهای مغزی جست‌وجو کرد.

#### کلیدواژه‌ها

تئوری ذهن، حالت‌های عصبی، عصب‌شناسی، چشم ذهن، همدلی، درک خود و دیگری، نورون‌های آینه‌ای، گفت‌وگوهای بازخورددار، مغز فرهنگی.

«اگر روی سرمان دریچه‌ای بود، دیگر گناهی نبود  
می‌توانستیم بدی را برداریم  
و خوبی را جای آن بگذاریم»  
شل سیلور استاین

### جستارگشایی

داستان فانتزی - تصویری «مشتزن» روایتی از یک تغییر بینش و به تبع آن یک تغییر رفتار است. این تغییر در خارج از ذهن شخصیت اصلی داستان، به شکل گذر از رفتارهای ضداجتماعی، یعنی «تخریب» به رفتارهای اجتماعی، یعنی «ساختن»، روایت می‌شود. اما کانون اصلی تغییر، نه در رفتار و کنش عملی شخصیت داستانی، بلکه در ذهن و درون شخصیت داستان، یعنی «مشتزن» است. از این‌رو ساختار داستان در روستا اثر، متکی بر سلسله‌وقایع است اما در ژرف‌ساخت اثر بر احوال درونی شخصیت و کنش‌های درونی او همچون مشاهده، تفکر، عاطفه، باور و انگیزه استوار است.

### زمان استمرار و مکان جهان‌شمول

اثر به لحاظ طرح داستانی، چندان پیچیده نیست و به شکل دایره و سیکلی از وقایع طرح‌ریزی شده است تا بتواند ماحصل تغییر بینش در شخصیت داستان را در قالب تغییرات رفتاری و گذار او از «تخریب» به «ساختن» نشان دهد. اما این ساختار به لحاظ محتوا، پیچیده است. چندان‌که برای «ادراک»<sup>۱</sup> داستان، باید بر روی بسیاری از از واژه‌ها، جملات و تصاویر درنگ و تأمل کرد و دست به ارائه نقد و تحلیلی روشمند<sup>۲</sup> از اثر زد.

<sup>۱</sup> عنصر اساسی ادبیات، ادراک است که معمولاً از آن به معنا و مفهوم و موضوع و محتوی و مقصود و مضمون و پیام و مدلول و ... تعبیر می‌شود (مبانی ادبیات کودکان و نوجوانان، محمود حکیمی و مهدی کاموس، نشر آرون، ۱۳۸۲: ۴۷).

<sup>۲</sup> هر نقدی در حوزه ادبیات کودکان تلاشی است برای شناساندن و شناسایی ارزش‌های موجود در متن. اگر این ارزش‌ها به شیوه خاصی کشف و دریافت شود، به آن نقد روشمند می‌گویند (روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان، محمدهادی محمدی، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۸: ۲۲).

بخشی از صحنه‌پردازی داستان بر دوش تصویر قرار گرفته است. تصویری که نشان گر یک جامعه است. کلام نیز در جایی تصریح دارد که «او مشت‌زن محبوب شهر بود»؛ اما ویژگی خاص یا بومی این شهر مدخلیتی در طرح داستانی و درون‌مایه اجتماعی - روان‌شناختی داستان ندارد. از این‌رو تصویر ارائه‌گر مکانی جهان‌شمول (universal) است.

عنصر زمان نیز به عنوان یک موقعیت زمانی خاص، در داستان مطرح نیست. چراکه نویسنده در مقام دانای کل، برای خلق شخصیت داستانی موردنظرش، نیاز به یک زمان استمراری دارد:

«مشت‌زن مشت می‌زد و مشت می‌زد و مشت می‌زد

شب‌ها و روزها و سال‌ها»

حتی ارجاع به گذشته نیز در راستای پردازش شخصیت «مشت‌زن» و بیان همین استمرار زمانی است:

«از کودکی اش، همه او را در حال مشت زدن دیده بودند»

این استمرار زمانی در خدمت «شناخت‌شناسی»<sup>۱</sup> اثر قرار می‌گیرد. زیرا تحول درونی و ذهنی «مشت‌زن» در گرو غلبه او بر یک مدل ذهنی ممتد و جاافتاده است. چنین غلبه‌ای در یک زمان آنی رخ نمی‌دهد. این تحول حاصل یک پروسه زمانی ممتد و تدریجی است که به کمک مؤلفه‌های متعدد شناختی و در یک روند پیچیده و سیستماتیک مغزی رخ می‌دهد. این تدریج و پروسه زمانی نمایی از روند رشد است که در طول داستان با تأکید بر گذر روز و شب و تغییر فصل در کلام و تصویر نشان داده می‌شود.

<sup>۱</sup> شناخت‌شناسی وجه تمایز ادبیات کودکان با ادبیات بزرگسالان است ... در زمینه ادبیات بزرگسالان وقتی که نویسنده‌ای رمانی یا داستانی را خلق کند، متعهد نیست که چه تأثیراتی از نظر شناختی روی مخاطب خود می‌گذارد. ولی نویسنده ادبیات کودکان متعهد است به گونه‌ای بنویسد که تأثیرات شناختی مثبتی روی کودک بگذارد. یعنی از جهت روانی سبب رشد کودک بشود و این یکی از بنیادهایی است که وجه ممیزه ادبیات کودکان با ادبیات بزرگسالان است (ادبیات کودکان چیست؟ سخنرانی محمدهادی محمدی در همایش یک‌روزه ادبیات کودک و نوجوان در سال ۱۳۷۸، مندرج در کتاب ماه کودک و نوجوان، تیر ۱۳۷۸ و سایت کتابک، ۲۲ / ۲ / ۱۳۹۸).

«مشتزن» پیش از تحول ذهنی خود، در حالی که به عنوان «بهترین مشتزن شهر»، «همه برایش هورا می‌کشند»، به مشتزنی بلاوقفه و همه‌روژه خود به علفزارها، ابرها و درختها ادامه می‌دهد تا جایی که چیزی برای مشت زدن باقی نمی‌ماند و صدای هورای کسی شنیده نمی‌شود. اما ویژگی‌های دستکش مشتزنی او نقش کلیدی در داستان و درون‌مایه آن و تحول ذهنی‌اش دارد:

«او دستکش‌هایی را که از پدرش برایش به یادگار مانده بود

دستش می‌کرد و به همه چیز مشت می‌زد

دستکش‌هایی با دو قلب گلدوزی شده»

در فرازهای بعدی داستان، مشخص می‌شود که گلدوزی‌های روی دستکش، کار دست مادر بوده است. «مشتزن» در حالی که به مشتزنی مستمر خود ادامه می‌دهد که به تصریح متن، «ماه‌ها و سال‌ها می‌گذشتند و قلب‌های روی دستکش کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شدند» اما او بی‌اعتنا به این موضوع به مشتزنی خود ادامه می‌دهد و راه تخریب را در پیش می‌گیرد:

«مشتهایش سنگ‌ها را در هم می‌شکستند

موج‌های بزرگی به پا می‌کردند

دیوارها را فرومی‌ریختند

ساختمان‌ها را می‌شکستند، سدها، پل‌ها،

آسیاب‌های بادی، برج‌های بزرگ،

کشتی‌های گول‌پیکر را نابود می‌کردند.

مشتهایش هواپیماها را پایین می‌انداختند و

کوه‌ها را به گرد و غباری در باد تبدیل می‌کردند»

اما در پاره بعدی داستان، «مشتزن» دچار یک تحول ذهنی بنیادی می‌شود. اما چرا و چگونه؟ پاسخ‌گویی به این پرسش در گرو بازخوانی توأمان «داستان و سیر حرکت شخصیت اصلی آن» و همچنین «مدل تئوری ذهن» است. مدلی که می‌تواند به عنوان یک اشل و الگو، سیر حرکت و تحول مشتزن را در داستان توضیح دهد. تحول مشتزن را می‌توان با مدل «تئوری ذهن» (Theory of mind) و همچنین به



تعبیر خلاقانه برخی عصب‌شناسان، با مهارت «چشم ذهن» (Mind sight) توضیح داد و از روایت او رمزگشایی کرد.

### ظهور ذهن مشت‌زن

تئوری یا نظریه ذهن رویکردی است که در سه چهار دهه اخیر در حوزه علوم شناختی مطرح شده است. این تئوری هم در ساحت فردی و هم در زندگی اجتماعی دارای اهمیت بسیاری است. چراکه موضوع آن عبارت است از درک «خود» و «دیگری». اختلال در این درک می‌تواند کارکرد اجتماعی و فردی رفتار را دچار مخاطره کند.

«مدل تئوری ذهن بر این فرض مبتنی است که کودکان دانشمندانی کوچک با توانایی ارثی آزمون و تکمیل تئوری هستند. این فرایند دانشمندآبانه به کودک توانایی درک باورها و تمایلات دیگران را می‌دهد. به عبارت دیگر طبق این دیدگاه، کودکان طی تجارب مختلف، تئوری‌هایی برای توضیح و پیش‌بینی رفتار بنا می‌کنند، اما تئوری‌های ساخته‌شده به منظور تطابق هرچه بیشتر با تجارب آنان در معرض دگرگونی قرار می‌گیرند و به تدریج تئوری‌های مناسب جای‌گزین تئوری‌های نامناسب می‌شوند»<sup>۱</sup>

بنیان تئوری ذهن بر تغییر «حالت‌های ذهنی» (mental states) استوار است. تغییر رفتار حاصل تغییر در حالت‌های ذهنی است. «اساسی‌ترین حالت‌های ذهنی که در تبیین یا پیش‌بینی رفتار ضرورت دارند، باورها (beliefs) و مقاصد یا امیال (desires) هستند»<sup>۲</sup> باور و میل یا انگیزه دو حالت ذهنی هستند که جهت‌گیری رفتار را مشخص می‌کنند.

<sup>۱</sup> فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات روان‌شناختی، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، شماره ۳ و ۴ مقاله «نقش تئوری ذهن و همدلی در پیش‌بینی رفتارهای پرخاشگری ارتباطی، آشکار و جامعه‌پسند دانش‌آموزان»، اصغر رضویه، مرتضی لطیفیان، مژگان عارفی.

<sup>۲</sup> نظریه ذهن، چگونه کودکان افکار و احساسات دیگران را درک می‌کنند؟ مارتین جی. داهرتی، ترجمه زینب خانجانی و فاطمه هداوندخانی، انتشارات سمت، ۱۳۹۳: ۱۱.

تحول درونی «مشتزن» در این چهارچوب قابل تبیین است. در نقطه اوج داستان «مشتزن» با عواقب رفتار خود رودررو می‌شود. این مواجهه سرآغاز تحول ذهنی و درونی اوست. «باقی نماندن چیزی برای مشت زدن» و «فقدان تشویق دیگران» و در نتیجه «تنهایی» او، از جمله علت‌های بیرونی در میان زنجیره روابط علی و معلولی داستان است که برای ورود «مشتزن» مرحله تحول ضرورت دارد. اما تحولی از این دست، دلایل درونی و بنیادی‌تری دارد که ریشه در ذهن و ضمیر «مشتزن» دارند. «مشتزن» همچنین از طریق قدرت حافظه و یادآوری خاطره‌ای عاطفی، به درکی بایسته از باورها و تمایلات ذهنی پدر و مادرش می‌رسد و از این طریق دست به کار بازبینی در حالت ذهنی خود می‌شود. این تحول آنی نیست. مراحل تدریجی و پی‌درپی آن را با روایت نویسنده که از زاویه دید «دانای کل» بیان می‌شود، می‌توان رصد کرد.

نخستین مرحله از این روند، «مشاهده» است:

«به دستکش‌هایش نگاه کرد. قلب‌های روی دستکش پاره شده بودند»

مرحله بعدی آغاز تفکر است:

«چرا تا به حال فکر نکرده بود که پدرش برای چه مشت‌زنی را به او یاد داده

است؟»

در مرحله بعدی، بازبینی در مدل یا حالت ذهنی پیشین رخ می‌دهد تا این حالت

ذهنی ترک بردارد و باور جدید متولد شود:

«موقع مشت زدن آن قدر هیجان داشت که فراموش کرده بود چه چیزی به

دست‌های پدرش قدرت می‌داد»

ورود عنصر «عاطفه» از طریق یادآوری خاطره (حافظه)، تحول نهایی، یعنی شکل

گیری حالت ذهنی جدید و میل و انگیزه نو را رقم می‌زند:

«این محبت دست‌های مهربان مادرش بود

که با آن قلب‌های گلدوزی‌شده به پدرش قدرت می‌داد

و مشت‌های پدرش فقط برای شادی مردم ضربه می‌زدند»

«مشتزن» در طول این مراحل به صورت توأمان به ذهن‌خوانی خود و دیگران،

یعنی پدر و مادر می‌پردازد. به عبارت دیگر «مشتزن» از طریق فهم باور و مقصود پدر

و مادر به فهم جدید می‌رسد و این به معنای ظهور ذهن در نزد اوست. زیرا «تنها زمانی

می‌توان شخص را دارای نظریه ذهن دانست که بتواند باورها را بفهمد<sup>۱</sup> در این پاره از داستان، همه این موارد از زبان راوی روایت می‌شوند و نه زبان «مشتزن» روایتی که بیان گر تجسم مشتزن است. «ژوزف پرنر»- از نظریه پردازان تئوری ذهن - از واژه «فهم تجسمی» استفاده می‌کند و بر این باور است که کودکان «ذهن خود و دیگران را تجسم و ارزیابی می‌کنند»<sup>۲</sup> «مشتزن» در این تجسم، همزمان واقعیت کنونی خود، موقعیت گذشته پدر و مادر و همچنین موقعیت فرضی آینده را تجسم می‌کند.<sup>۳</sup> موقعیت فرضی آینده همان باور جدیدی است که او را مجاب می‌کند تا همچون پدر، فقط برای شادی مردم ضربه بزند. بدین ترتیب مشتزن با تجسم موقعیت‌های سه‌گانه فوق و ارزیابی آنها، صاحب «دیدگاه» (perspective)<sup>۴</sup> می‌شود و در نتیجه تغییر رفتار می‌دهد.

### پیوند عاطفه و شناخت

در پرتو ذهن‌خوانی و به تعبیری «نگریستن با ذهن» عنصر «عاطفه» با عنصر «شناخت» در هم می‌آمیزد. پیش از این تحول درونی، «مشتزن» تابع محض تمایلات عاطفی - هیجانی بود. اما پس از تحول، توانایی‌های «شناختی» او مدار عواطف او را ارتقا می‌دهند. همدستی «عاطفه» و «شناخت» منجر به ظهور همدلی گرم «مشتزن» با پدر و مادر و ارزیابی باور آنان درباره مشتزنی و در نتیجه گذار او از رفتار ضداجتماعی به رفتار اجتماعی می‌شود.

«شناخت» را شاهراه منطق و «عاطفه» را شاهراه هیجان برای ارتباط با دنیای اطراف دانسته‌اند. رویکرد غالب در مطالعات روان‌شناختی تا چند دهه پیش از این بر توجه به شاهراه نخست متمرکز بوده است.

<sup>۱</sup> . همان: ۱۵.

<sup>۲</sup> . همان: ۶۹.

<sup>۳</sup> . کودکان می‌توانند مدل‌هایی ذهنی از واقعیت کنونی، موقعیت گذشته و موقعیت‌های فرضی داشته باشند. از نظر روان‌شناسان، این مدل‌های ذهنی، تجسم خوانده می‌شود (همان: ۷۳).

<sup>۴</sup> . تفاوت قائل شدن بین گزاره و محتوای آن گزاره ویژگی کلیدی تجسم است: تجسم‌ها همیشه اشیاء را به گونه‌ای خاص تجسم می‌کنند، همان چیزی که پرنر به آن دیدگاه می‌گوید (همان: ۷۵).

اما تئوری ذهن و عصب‌شناسی از نقش سازنده عواطف و هیجان‌ها در رشد ذهن و پیامدهای شناختی عاطفه پرده برمی‌دارد. «مشت‌زن» در طول داستان، احساس و هیجان را در دو موقعیت داستانی تجربه می‌کند: نخست، هیجان ناشی از «هورا کشیدن دیگران» و دیگری، احساس برآمده از یادآوری خاطره عاطفی پدر و مادر. اولی اگرچه نشان از ذهن‌خوانی دیگران توسط مشت‌زن دارد، اما برای تحول او و تغییر رفتارش کافی نیست. اولی همدلی از نوع سرد است و دومی همدلی از نوع گرم.

«اصطلاح همدلی سرد (cold empathy) بُعد شناختی همدلی است ... که در دوران رشد، به هنگام آگاهی فرد از وجود دیگران، به عنوان موجوداتی مجزا از خود کسب می‌شود. از سوی دیگر همدلی گرم که بعد هیجانی همدلی است به انعکاس هیجانی احساسات و عواطف دیگران در فرد اشاره دارد ... اگرچه همدلی سرد فرد را قادر به تشخیص و شناسایی نگرانی و خوشحالی و به طور کلی، حالات عاطفی و هیجانی دیگران می‌نماید، اما تضمینی برای کمک به دیگران و انجام رفتارهای جامعه‌پسند نیست ... از آنجایی که تجربه همدلی گرم اطلاعات دقیق‌تری را در مورد حالات عاطفی دیگران فراهم می‌نماید، احتمال کمک به دیگران را در شرایط بحرانی افزایش می‌دهد ...»<sup>۱</sup>

«کارکرد شناختی این‌گونه عواطف این است که باعث تعهد‌گزینی و احساس مسئولیت می‌شوند ... تا در مقابل جذابیت‌ها و پاداش‌های کوتاه‌مدت، سازگاری دیرپاتری را انتخاب کند»<sup>۲</sup> همچنان که «مشت‌زن» با یادآوری عاطفی نقش قلب بر روی دستکش و ذهن‌خوانی مادر و شناخت قصد او در دوختن آنها، شعور رفتار اجتماعی و لذت برآمده از آن را بر شور برآمده از قدرت خام و تشویق و تهییج دیگران ترجیح دهد.

<sup>۱</sup> فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات روان‌شناختی، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۵، شماره ۳ و ۴ مقاله «نقش تئوری ذهن و همدلی در پیش‌بینی رفتارهای پرخاشگری ارتباطی، آشکار و جامعه‌پسند دانش‌آموزان»، اصغر رضویه، مرتضی لطیفیان، مژگان عارفی.

<sup>۲</sup> عاطفه و شناخت، جوزف پ. فورگاس، ترجمه سپیده راجزی اصفهانی، نشریه بازتاب دانش، دوره سوم، ۱۳۸۷، شماره ۹.



### «چشم ذهن» مشتزن

برخی عصب‌شناسان به توضیح ساختاری و پردازش‌های عصبی مغز در تئوری ذهن می‌پردازند و آن را با عنوان مهارت «چشم ذهن» یعنی «توانایی ادراک ذهن خود و دیگران»<sup>۱</sup> و همچنین «توانایی پیش‌بینی رفتار و عواقب آن» تبیین می‌کنند. مهارت چشم ذهن نیز با مفهوم همدلی پیوند دارد.

چندان که می‌توان گفت مدل «چشم ذهن»، توضیح عصب‌شناختی همدلی و مهارت «چشم ذهن» حاصل فعال شدن آن دسته از مدارهای مغزی است که باعث پیدایش همدلی می‌شوند. بنابراین این دسته از عصب‌شناسان برای کسب مهارت «چشم ذهن»، رسیدن دو شاهراه «منطق» و «عاطفه» به یکدیگر را ضروری می‌دانند. آن‌ها با توجه به کارکردهای متنوع در نواحی مختلف مغز، از ضرورت ادغام (Integration)<sup>۲</sup> و یکپارچگی قسمت‌های مختلف مغز سخن می‌گویند. اهمیت این ادغام از آن‌روست که در پیدایش مهارت چشم ذهن، فعالیت‌ها و پردازش‌های مغزی بسیاری دخالت دارند. وقتی از ادغام در مغز سخن گفته می‌شود مقصود «مغز کامل» است. یعنی «ادغام و یکپارچگی به معنی مرتبط ساختن مناطق متفاوت و متمایز مغز برای رسیدن به یک کل متعادل و هماهنگ است»<sup>۳</sup> از مهم‌ترین ادغام‌های مغزی، یکپارچگی مغز در دو سطح افقی و عمودی است:

یکپارچگی مغز در سطح افقی نیم‌کره چپ مغز با پردازش «منطقی و علت و معلولی و علائم کلامی» را به نیم‌کره راست مغز با پردازش «عاطفی و شهودی و علائم

<sup>۱</sup> . فرزندپروری از درون به بیرون، دنیل. جی. سیگل و ماری هارتزل، ترجمه فروغ هدایی، نشر آبگین رایان، ۱۳۸۹: ۲۸.

<sup>۲</sup> . در این مفهوم از ادغام، تمایز نیز نهفته است. بدین معنا که اگرچه قسمت‌های مختلف مغز کارکردهای متمایزی را عهده‌دار هستند اما کارکرد بهینه کل سیستم عصبی در گرو ادغام آن‌ها است. «ادغام فرایندی است که در طی آن، قسمت‌های مجزا در قالب یک کلیت عملکردی به هم وصل می‌شوند» (همان: ۱۱۸) و «سیستم مدارهای مغزی قادرند تمایز پیدا کنند و سپس از نظر عملکردی در قالب یک فرایند عصبی ادغام شوند. ادغام عناصر متمایز یک سیستم آن را قادر می‌سازد که به سمت حداکثر پیچیدگی پیش برود» (همان: ۳۳۷).

<sup>۳</sup> . کودک کامل، مغز، دنیل جی. سیگل و تینا پین برایسون، ترجمه مهرناز شهرآرای، نشر آسیم، ۱۳۹۵: ۲.

غیر کلامی» متصل می‌کند. یکپارچگی در سطح عمودی نیز ساقه مغز با پردازش‌های «هیجانی» را به کورتکس (قشر) مغز که «انتخاب رفتار و قضاوت درباره آن» را پردازش می‌کند، متصل می‌کند.

«عواطف می‌توانند بدون آگاهی ما خلق شوند و ما نیز ممکن است بی‌آنکه بدانیم تحت تأثیر آن‌ها هستیم، عمل کنیم»<sup>۱</sup> اما ادغام افقی و عمودی مغز و مهارت چشم ذهن، این عواطف و احساسات را وارد هوشیاری می‌کند و مانع از طغیان و آشوب ذهنی می‌شود. بدین معنا که عواطف پردازش‌شده در نیم‌کره راست و هیجانات برآمده از ساقه مغز، با منطق پردازش‌شده در نیم‌کره چپ و قضاوت و انتخاب پردازش‌شده در نواحی کورتکس مغز مرتبط شده و منجر به طرح نقشه و تصمیم‌گیری توسط چشم ذهن می‌شود.

بدین ترتیب داستان «مشت‌زن» روایت‌گذار از «آشوب» به «هارمونی» است. «چشم ذهن» کلید رمزگشایی از این روایت است. مغز مشت‌زن در نیمه نخست داستان فقط هیجان‌ها را پردازش می‌کند و در نتیجه دچار آشوب ذهنی است. او تحت تأثیر «تشویق و هورا کشیدن» جانب تخریب را در پیش می‌گیرد که نتیجه همان آشوب ذهنی است. اما در نیمه دوم داستان با پردازش یک خاطره غیر کلامی و عاطفی از پدر و مادر و پردازش علامت غیر کلامی (علامت قلب بر روی دستکش) در نیم‌کره راست و تحلیل علت و معلولی در نیم‌کره چپ، می‌تواند به روایتی هویت‌ساز از خود برسد که نتیجه آن تغییر رفتار است.

«توانایی حس کردن زندگی درونی شخص دیگر، ادراک علائم و معنی کردن مفهوم آن‌ها وابسته به عملکرد نیم‌کره راست است. اطلاعات اجتماعی، عاطفی، غیر کلامی و مضمونی به عنوان مواد خام برای فراهم نمودن چشم ذهن عمل می‌کند»<sup>۲</sup> اما حاصل این پردازش‌ها توسط نیم‌کره چپ و به صورت روابط منطقی و علی و معلولی چیده شده و در قالب یک روایت خطی و شرح‌حالی عرضه می‌شود. در داستان «مشت‌زن»، این روایت توسط نویسنده ارائه می‌شود.

<sup>۱</sup> چشم ذهن، علم جدید تحول فردی، دنیل جی. سیگل، ترجمه فروغ هدایی، نشر ذهن‌آویز، چاپ دوم، ۱۳۹۰: ۴۰.

<sup>۲</sup> فرزندپروری از درون به بیرون: ۹۳.

حاصل همه پردازش‌های فوق چیزی جز «هارمونی» نیست. هارمونی و تعادل حاصل ادغام عملکردی مدارهای عصبی و در نتیجه ترکیب «هیجان خام» و «منطق» است. مشتزن بدون وجود «چشم ذهن» در امواج سهمگین هیجانات غرق می‌شد. نکته مهم این است که یکی از پیش‌شرط‌های وجود «چشم ذهن»، وجود پیوند و رزونانسی امن و عاطفی بین کودک و والدین است. در این نوع پیوند، حضور فیزیکی والدین ضرورت ندارد. همچنان که پدر و مادر «مشتزن» در داستان، حضور آشکار ندارند و «مشتزن» به واسطه پیوند امن با آن‌ها می‌تواند خاطره‌های عاطفی خود از آنان را ملاک ارزیابی‌های شناختی‌اش قرار دهد. در خانواده‌هایی که از نظر عاطفی دور از هم‌اند، منبع غنی عاطفی برای دستیابی به مهارت چشم ذهن در کمترین اندازه است.

بنابراین، کیفیت تعامل والدین و کودکان مهم است. زمانی که تعامل دارای مقصود باشد، کودکان با شناسایی آن مقصود و انعکاس آن در خود، توانایی‌های ذهنی خود را بسط می‌دهند. در داستان «مشتزن»، دوختن قلب بر روی دستکش توسط مادر، کنشی قصدمند بوده‌است. قصدی که توسط مشتزن شناسایی می‌شود. این شناسایی سرآغاز سلسله پردازش‌هایی است که در نهایت منجر به تغییر باور او و بروز رفتار اجتماعی سازنده‌اش می‌شود.

### مغز فرهنگ‌ساز «مشتزن»

در پاره انتهایی داستان با یک گفت‌وگو مواجهیم. گفت‌وگویی بین مشتزن و پسر بچه:

«روزی مشتزن کنار ساحل، پرواز پرنده ای را تماشا می‌کرد  
 که ناگهان صدای پسر بچه‌ای را شنید:  
 می‌توانی مشت زدن را به من یاد بدهی؟  
 بله! درس اول، همیشه پیش از این که مشتت را بالا ببری،  
 به این فکر کن که قرار است کجا فرود بیاید...»

پسر بچه را می‌توان هم نماینده مخاطبان در داستان در نظر گرفت و هم نماینده ذهن و درون مشتزن در داستان. در حالت نخست، پسر بچه ارتباط نویسنده با



مخاطب را ممکن می‌سازد و در حالت دوم، شاهد بازتاب مشتزن به دنیای درونی‌اش هستیم. در هر دو صورت، این گفت‌وگو پژواکی است از «صدای قلب مشترک»<sup>۱</sup> نویسنده، مشتزن و مخاطب.

از زاویه دید ادبی، نویسنده برای آنکه در ورطه آموزش مستقیم و نصیحت‌گویی به مخاطب نیفتد، سخن خود را تحت عنوان «درس اول» از زبان شخصیت و در قالب گفت‌وگو در اختیار مخاطب قرار می‌دهد اما استعاره «صدای قلب مشترک» در سلوک هنری را می‌توان در زبان عصب‌شناسانه به «پردازش مغز مشترک» ترجمه کرد. این بار مغزی مشترک بین نویسنده، مشتزن و مخاطب داستان. مغز مشترک از ثمرات تئوری ذهن و مهارت چشم ذهن است.

مهارت «چشم ذهن» می‌تواند از طریق خوانش ذهن «خود» و «دیگری»، مبنای ظهور فرهنگ در عرصه روابط بین فردی و اجتماعی باشد. همچنان که در گفت‌وگوی «مشتزن» و پسرپچه، توانایی جدید مشتزن یعنی دیدن خود در ذهن دیگران و پیش‌بینی عواقب رفتار به پسرپچه منتقل می‌شود. این انتقال در داستان «مشتزن» از طریق یک «گفت‌وگوی بازخوردار» انجام می‌شود. «گفت‌وگوهای بازخوردار، گفت‌وگوهایی با دیگران است که انعکاس‌دهنده فرایندهای درونی ذهن است. در جریان گفت‌وگوهای بازخوردار، تمرکز روی فعالیت‌هایی مثل افکار، احساسات، حس‌ها، دریافت‌ها، خاطرات، باورها، بینش‌ها و قصدها معطوف می‌شود.»<sup>۲</sup>

چنین انتقالی مبنای طرح مفهوم «مغز فرهنگی» توسط عصب‌شناسان است. ساختار عصبی این انتقال فرهنگی، یکی از مهم‌ترین اکتشافات عصب‌شناسان یعنی نوعی از سلول‌های عصبی به نام «نورون‌های آینه‌ای» (mirror neurons) در قشر مغز هستند که عهده‌دار تقلید از اعمال و مقاصد دیگران هستند. «نورون‌های آینه‌ای فقط به عملی پاسخ می‌دهند که قصدی در آن باشد»<sup>۳</sup> همچنان که مشتزن رفتار

<sup>۱</sup> . استعاره «صدای قلب مشترک» از زنده‌یاد ناصر ایرانی عاریه گرفته شده است: «صدای شما [نویسنده] فقط صدای شما نیست، صدای آن قلب مشترک نیز هست و آنچه بیان می‌کنید با آن که تجربیات شخصی شماست، شادی‌ها و غم‌ها و امیدها و نگرانی‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌های آن قلب مشترک را بازمی‌گوید» (داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر، ناصر ایرانی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۴: ۶۹)

<sup>۲</sup> . فرزندپروری از درون به بیرون: ۳۴۸.

<sup>۳</sup> . چشم ذهن، علم جدید تحول فردی: ۱۰۴ و ۱۰۵.



قصدمند مادر و پدرش را دریافت کرد، پسر بچه نیز قصد او را درمی‌یابد و در نهایت همه این مقاصد در ذهن مخاطب داستان، فهم و پردازش می‌شود. این ساختار «دستگاه مغزی ما را از توانایی‌های محدود متکی به کار مغز منفرد، به توانایی‌های بی‌انتهای کار دسته‌جمعی مغزهای مختلف در قالب اجتماع، تاریخ و فرهنگ تبدیل کرده است. قدرت شناخت و احساسات ما از محدودیت در کلیشه‌های ثابت فردی خارج شده و با شبیه‌سازی از کار مغز دیگران در درون مغز خود، به شکل پذیری و انعطاف‌پذیری بی‌نظیری رسیده است که به آن می‌توانیم واژه تخیل (ایماژیناسیون) یا خیال‌پردازی بدهیم. تخیل در تمامی فعالیت‌های شناختی، مغز ما را قادر کرده است تا در کار خود از تجربه مغزهای دیگران در طول تاریخ تمدن بشری استفاده کند ... این همان چگونگی به وجود آمدن امکان ارتباط بین فردی یا بین‌ذهنی است.»<sup>۱</sup>

### تکمله

تئوری ذهن یا مهارت چشم ذهن مثل هر مهارت دیگری نیازمند تمرین است. «طبق یک اصل کلی در علوم اعصاب که استفاده نکردن از یک حس باعث کم‌رنگ شدن آن می‌شود، چشم ذهن نیز اگر در جریان روزمره زندگی مورد استفاده قرار نگیرد، کم‌کم ضعیف می‌شود»<sup>۲</sup> تقویت تئوری ذهن و مدارهای عصبی مرتبط با مهارت چشم ذهن تابع اصل انعطاف‌پذیری مغز (neuroplasticity) است. طبق این اصل مغز در مواجهه با تجربه‌های جدید و مکرر دست به تکثیر سلول‌های عصبی و ایجاد اتصالات جدید بین آنها می‌زند. به عبارت دیگر، مدارهای عصبی مربوط به یک مهارت تثبیت و تقویت می‌شوند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> . من در آینه دیگری، عبدالرحمان نجل رحیم، عصب‌شناس و مغزپژوه، مقاله ارائه‌شده به صدوپنجاهمین جلسه سمینارهای نوروساینس در تاریخ ۲ / ۳ / ۱۳۸۴.

<sup>۲</sup> . چشم ذهن، علم جدید تحول فردی: ۱۱.

<sup>۳</sup> . مغز می‌تواند مدارهای عصبی خود را بازنویسی کند. گرچه مغز انسان بالغ به اندازه مغز کودکان انعطاف‌پذیر نیست، با این حال، باز هم توانایی شگفت‌انگیزی در تغییر و انطباق با شرایط جدید دارد (مغز؛ زندگی ما چگونه شکل می‌گیرد، دیوید ایگلمن، ترجمه یاشار مجتهدزاده، نشر سبزان، ۱۳۹۷: ۱۸۳).

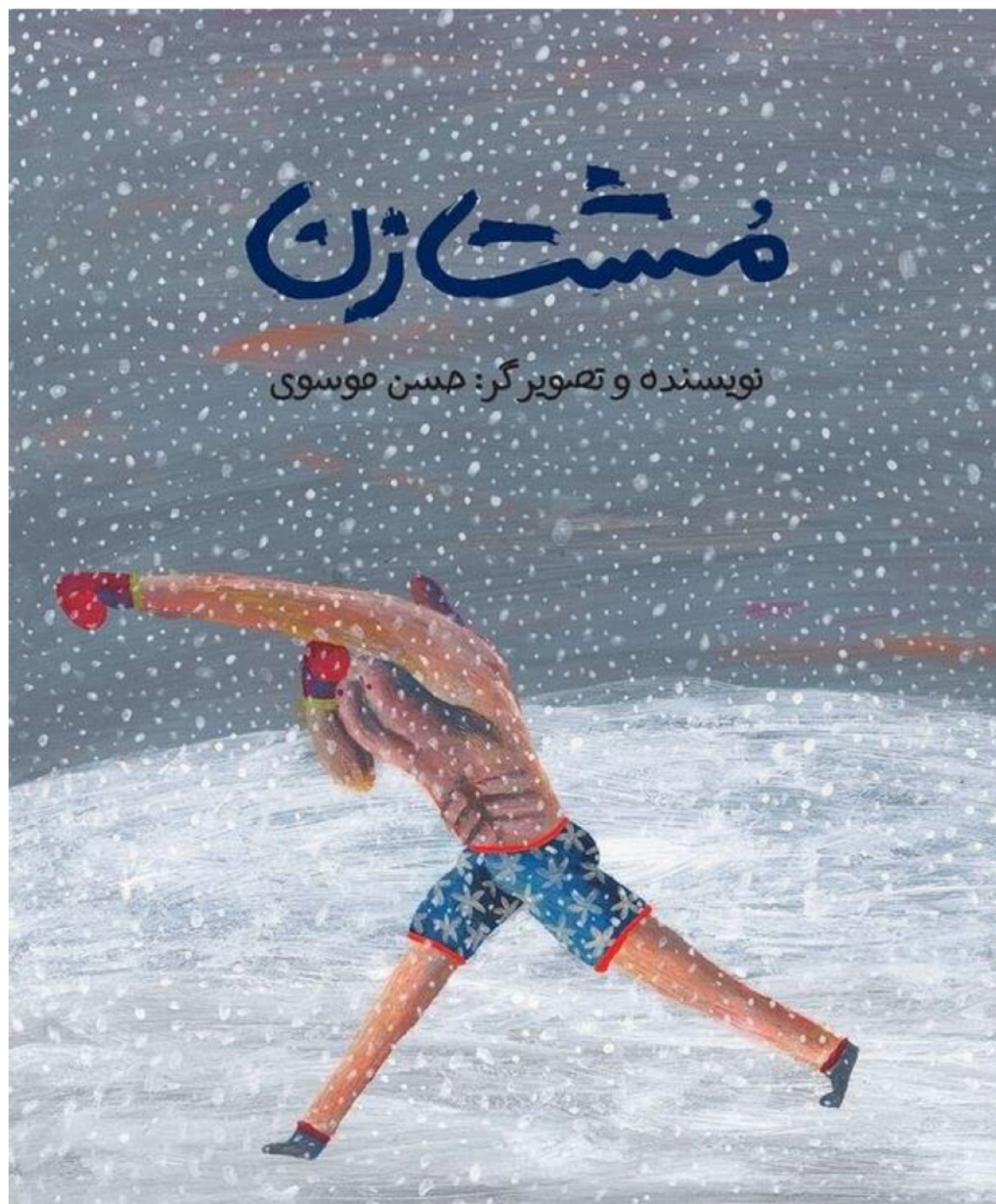
از این رو خواندن داستان «مشتزن» توسط کودکان و ایجاد یک فضای گفت‌وگوی بازخورددار پیرامون آن تمرینی خواهد بود برای تقویت مهارت چشم ذهن در کودکان. «وقتی که یک داستان برای کودکان می‌خوانید می‌توانید آن را با بحث درباره این که آیا شخصیت‌های داستان در آن لحظه چه احساسی یا چه فکری داشته‌اند، موشکافی کنید. این نوع بحث‌ها کمک می‌کند تا تصورات هم‌دلانه کودکان، پرورش یافته و لغاتی فراهم شود تا بتوانند از کار درونی زندگی ذهنی در قالب کلمات روشن و روان صحبت کنند.»<sup>۱</sup>

بنابراین، تئوری ذهن به طور فطری در کودکان وجود دارد اما رشد و تقویت آن در گرو ارتباطات بین فردی و کیفیت تعاملات اجتماعی است. از این زاویه نگاه، اگرچه تخیل شاعرانه «شل سیلور استاین» مبنی بر وجود دریچه‌ای در سر، مصداق عینی ندارد اما اعجاز خلقت در مغز، چنین دریچه‌ای را به کار انداخته است. همچنان که مشتزن «مشتزن» از آن دریچه بهره‌مند است. نام این دریچه «چشم ذهن» است.

---

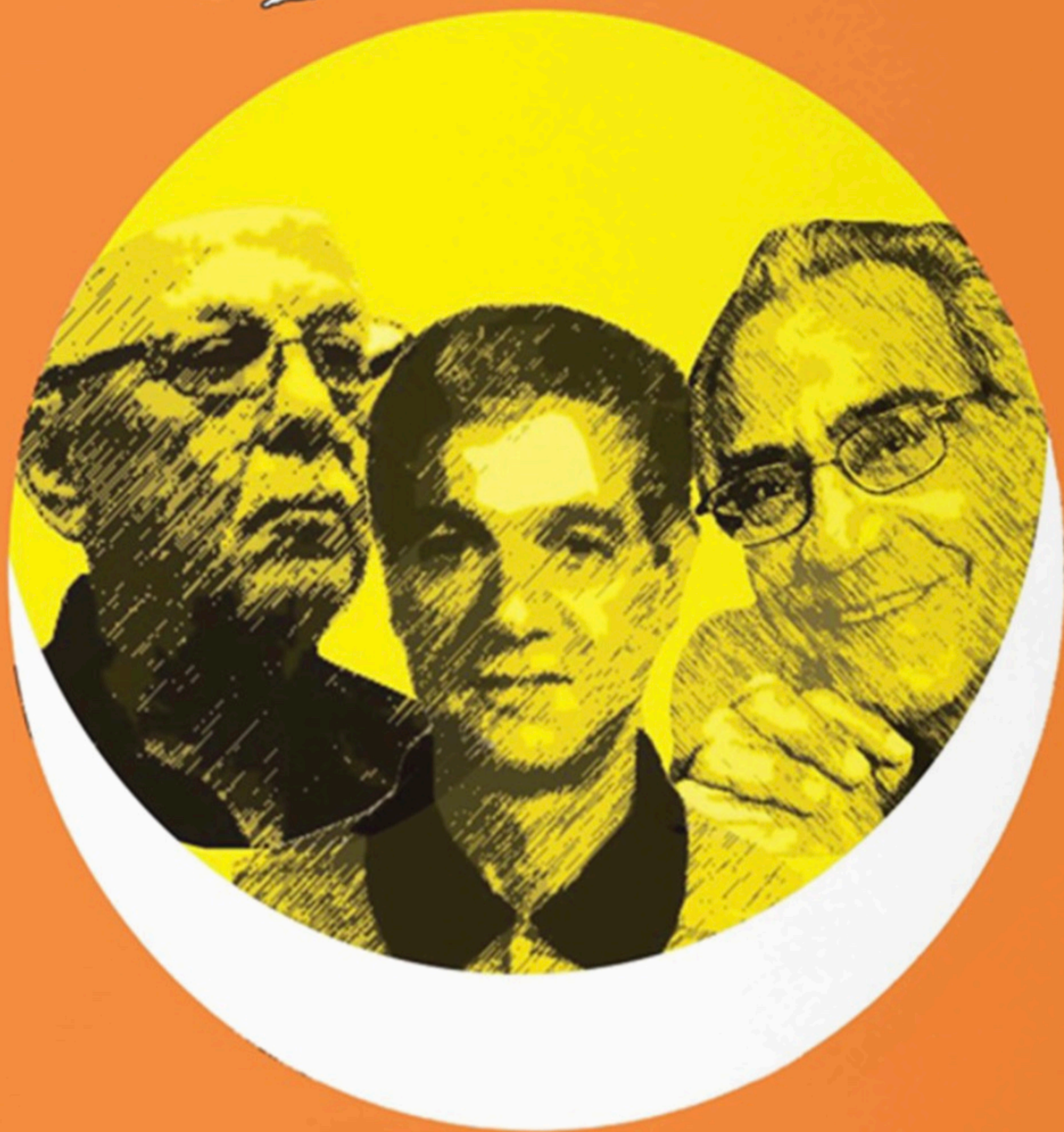
<sup>۱</sup> . فرزندپروری از درون به بیرون: ۳۶۰.







# گاہنامہ نقد کتاب و نوجوان



سمیہ آورند، حسن اسماعیلی طاہری، اعظم ایزدی، نسترن حاتمی، لیلا دارابی،  
مینا ذاکر شہرک، مجید راستی، فاطمہ رضایی، فاطمہ سرمشقی، مریم صفاهانی،  
مدیحہ عدالت یار، مینا قربانی برزی، سیدعلی کاشفی خوانساری، نیلوفر مالک،  
مہدی شعبانی، روح اللہ مہدی پور عمرانی، سندی مومنی، آذر نجفی، یاشار ہدایی